

راز چشم‌هایش

روایتی از زندگی مخلصانه

مدیر و معلم شهید،

آقا سید جلال سجادی

www.ketab.ir

راز چشم‌هایش

۶۸۶

نویسنده: رضا کشمیری، مصاحبه‌کننده: فاطمه بادنوا، ویراستار: حسین صادقی فرد، انتشارات: شهید کاظمی، نوبت چاپ: یکم - پاییز ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۷۷-۲۶-۸، قیمت: ۱۰۰,۰۰۰ تومان

تمام حقوق برای نشر شهید کاظمی محفوظ است

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه هیکف، فروشگاه، ۳۶،
تلفن: ۰۲۵-۳۳۵۰۰۰۰۰

www.manvaketab.ir

@skreshahidkazemi

سرشناسه: کشمیری، رضا - عنوان و نام پدیدآور: راز چشم‌هایش؛ روایی از زندگی شهید کاظمی؛ معلم شهید آقا سید جلال سوری / رضا کشمیری، اشخاص نشر: قم؛ انتشارات شهید کاظمی، ۱۴۰۳ | شخصات فنی: ۱۴۰۳ ص: مصور، عکس، نونه. | شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۷۷-۲۶-۸ | وضعیت فهرست توییسی: فیبا | عنوان دیده: روایی از زندگی مخلصانه مدیر و معلم شهید آقا سید جلال سوری، | موضوع: سجادی، سید جلال، ۱۳۳۳ | موضع: شنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - شهیدان -- سرگذشتname | Iran-Iraq War | ۱۳۶۲ | پندتی: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات | Martyrs -- Biography -- ۱۹۸۸-۱۹۸۰ | DSR ۱۴۰۳ | رده پندتی کنگره: R | شماره کتابشناسی مل: ۹۰۵۸۰۷۶ | شماره کتابشناسی مل: ۹۰۵۵۰۸۴۳۰۹۲ | پندتی دیجیتی: ۹۰۵۵۰۸۴۳۰۹۲ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

فهرست

| | | |
|-------|--|----|
| | نیمیل شاهد | ۷۵ |
| | بده روایت علی سلمه‌ای هنگار و همروز شهید | ۱۶ |
| | ایشان مکبر | ۱۷ |
| | خانه اول ما | ۱۸ |
| | جهیه پلاسما | ۱۹ |
| | جهیه پلاسما | ۲۰ |
| | جهیه پلاسما | ۲۱ |
| | جهیه پلاسما | ۲۲ |
| | جهیه پلاسما | ۲۳ |
| | جهیه پلاسما | ۲۴ |
| | جهیه پلاسما | ۲۵ |
| | جهیه پلاسما | ۲۶ |
| | جهیه پلاسما | ۲۷ |
| | جهیه پلاسما | ۲۸ |
| | جهیه پلاسما | ۲۹ |
| | جهیه پلاسما | ۳۰ |
| | جهیه پلاسما | ۳۱ |
| | جهیه پلاسما | ۳۲ |
| | جهیه پلاسما | ۳۳ |
| | جهیه پلاسما | ۳۴ |
| | جهیه پلاسما | ۳۵ |
| | جهیه پلاسما | ۳۶ |
| | جهیه پلاسما | ۳۷ |
| | جهیه پلاسما | ۳۸ |
| | جهاد شما حفظ حجاب است | ۴۳ |
| | جهجهه راست راستی | ۴۸ |
| | مزده شهادت | ۵۱ |
| | حروف نباشند | ۵۲ |
| | حروف نباشند | ۵۳ |
| | حروف دل | ۵۴ |
| | به روایت نویسنده | ۵۵ |

فصل اول

به روایت طیبه سادات سجادی، خواهر شهید

| | |
|----|-----------------------|
| ۱۳ | آقای حامله |
| ۱۵ | اولین شاگرد جلال |
| ۱۷ | دست و پا زدن در آتش |
| ۲۰ | روزه‌های هدفمند |
| ۲۳ | مبارزة مسلحانه |
| ۳۴ | فرار |
| ۳۸ | کلاس ترکیه |
| ۴۳ | جهاد شما حفظ حجاب است |
| ۴۸ | جهجهه راست راستی |
| ۵۱ | مزده شهادت |

| | |
|----------|-------------|
| ۵۷ | چشم انتظاری |
| ۶۱ | شفای مادر |

فصل دوم

به روایت سیداحمد سجادی برادر شهید | ۶۳

| | |
|----------|-----------------|
| ۶۳ | مخملو |
| ۶۴ | انقلاب در بیم |
| ۶۶ | شب قدر در زندان |
| ۶۹ | فتیلهای انفجاری |
| ۷۲ | یک قدم تا مرگ |
| ۷۴ | مدبین مادر |
| ۷۹ | شکوه نماز |

فصل چهارم

به روایت زهرا شفیع پور مرجی شاگرد شهید | ۹۳

| | |
|----------|-------------|
| ۹۳ | رد کفش‌هایش |
|----------|-------------|

فصل پنجم

به روایت حمیدرضا توکلی نیا، دوست شهید | ۹۹

| | |
|-----------|-------------------|
| ۹۹ | عبای مشکی |
| ۱۰۱ | سیدالشهدا رفسنجان |

فصل ششم

به روایت علی سلمه‌ای همکار و همزم شهید | ۱۰۳

| | |
|-----|--------------|
| ۱۰۳ | اولین مدیر |
| ۱۰۶ | خانه اول ما |
| ۱۰۹ | جبهه واجب تر |
| ۱۱۴ | واسطه خیر |
| ۱۱۶ | شرط شفاقت |

فصل هفتم

به روایت ابوالقاسم محمدآبادی، همزم شهید | ۱۱۹

| | |
|-----|------------------------|
| ۱۱۹ | شریت هندوانه |
| ۱۲۱ | غسل شهادت |
| ۱۲۵ | در آغوش فرشتگان |
| | عاقبت شد و تمہیت کرد |
| | و دی پنجه خدا عاقبت شد |
| | فصل هشتم |
| ۱۳۱ | وصیت نامه |

نامه به پدر و مادر | ۱۳۵

حالت و حضورها تا گردن | ۱۳۷

ماه شد، جسم‌هایی که عالیه آلبوم تصاویر | ۱۳۸

جسم‌هایت در هوان داشتند، زبان خل از اتفاق و در آن بی خاصیت
ازین پاکی بعضی دختران، پاک ماند. اکثر روزها روزه می‌گرفتند و جسم به دین و
هوایی دوستی تا گرگنده هم به سرت تولد درس و دانشگاهت شام شد و معلم
شدی، آن هم معلم دریستان‌های دختران، قل از اتفاق، هیچه تا گردنات را
به پوشیدن روسونی، شلوغی من کردند، بعد از اتفاقی، با خودیه خادن چادر، آن ها را
جلد می‌گردند

شاید حمه بین خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
که این خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
آن خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
آن خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد

لهم آن خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
و خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
و خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
و خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد
و خانه هایی که در پیش از این روزهای تاریخی از آنها مطلع شده باشد

= به روایت دیویستندہ =

دایی عزیزم، سلام بپروردگار مهدایم را می‌شنوی و حرف دلم را می‌دانی. من
اصلاً شما را ندیده‌ام. هنوز به دنای بپروردگار نبودم که شما به آرزویت رسیدی. خدا
عاشقت شد و شهیدت کرد، همان طور که بپروردگار دست نامه‌ات از خدا خواسته
بودی. چطور خدا عاشقت شد؟ چطور آقا و مولایمان بپروردگار خیرت و لیعصر بپروردگار
در آن سحر نورانی ملاقات کردی و برات شهادت را کرفتی؟ این سؤالات مثل
خوره به جانم افتاده بود. راز عظمت چشم‌هایت را در بین خاطرات مادرم و
حاله‌ها و خصوصاً شاگردانت جستجو کردم؛ چشم‌هایی که لایق دیدن صورت
ماه شد، چشم‌هایی که عاشقانه و عفیفانه دوخته شد به چشم‌هایش.

چشم‌هایت در دوران دانشجویی، زمان قبل از انقلاب و در آن بی‌حیایی و
بی‌باکی بعضی دختران، پاک ماند. اکثر روزها روزه می‌گرفتی و چشم به زمین و
هوا می‌دوختی تا فکر گناه هم به سرت نزند. درس و دانشگاهت تمام شد و معلم
شدی، آن هم معلم دیبرستان‌های دخترانه. قبل از انقلاب، همیشه شاگردانت را
به پوشیدن روسربی تشویق می‌کردی. بعد از انقلاب، با هدیه دادن چادر، آن‌ها را
جذب می‌کردی.

هیچ یک از دخترانی که شاگردت بودند را به چهره نمی‌شناختی. همه گوش بودی و زبانی محکم و مستدل در پاسخگویی به شباهات اعتقادی و اخلاقی و اشکالات درس شیمی که عجب معلم خوبی بودی، هم در شیمی، هم در عقاید و اخلاق.

آقا دایی، بدون اغراق بگوییم، باورم نمی‌شود معلم دخترانی باشی که فقط آن‌ها را به اسم می‌شناسی. چهره‌های آن‌ها را هیچ‌گاه ندیدی یا اگر دیدی سریع چشم فرو بستی به زمین و هوا. راز چشم‌هایت همین است، قطعاً. من که هنوز نتوانستم چون تو عمل کنم. آقا دایی، با تمام وجود می‌خواهم چشمانم چون چشمانست لایق دیدن صورتِ ماهِ عزیز زهرا شود. کمک کن.